

## شاهنامه فردوسی و تبلیغات انگلیسی

بتازگی شاعر نوپرداز معروف ایرانی، احمد شاملو، جامعه ایرانیان را در غربت با اظهارات خود تکان داده است، زیرا در سخنرانی خود، بزرگترین شخصیت منفی شاهنامه فردوسی یعنی ضحاک را به مقام یک شخصیت مثبت رسانیده است. البته در ادبیات ایران تازگی ندارد که از یک شخصیت بد شخصیت خوبی بسازند. بهترین نمونه این کار داستان اسکندر است. در ایران، اسکندر بزرگ از مرتبه فاتحی خبیث و دیو صفت، نه تنها به مقام قهرمان ملی صعود کرده، بلکه به درجه پیغمبری هم رسیده است. در قرآن، آیه‌هایی که به ذوالقرنین اشاره می‌کند (سوره کهف (۱۸)، آیه‌های ۸۳، ۸۶، ۹۴) دارای اهمیت بسیار است و چنان که می‌دانید از صدر اسلام بعد، دانشمندان مسلمان هرگز درباره یکی بودن اسکندر و ذوالقرنین تردید نکرده‌اند. با آن که علامت مشخصه اسکندر، یعنی شاخه‌هایش، در طول زمان تغییر شکل و تغییر کاربرد داده و از زمان خود او تا به حال دستخوش دگرگونیهای زیادی شده است، این شاخها همیشه نمایانگر نیروی مثبت و خیر بوده است، در حالی که علامت مشخصه ضحاک، یعنی دو مار سیاهی که بر روی شانه‌هایش رو دیده بودند نمایانگر نیروی زهرآلود شر است. بنابراین جای تعجب نیست که اظهارات شاملو باعث بخشهای داغ و پرهیجانی بین ایرانیان شده باشد. این موضوع را تنها می‌توان با بخشهای مفصلی که اخیراً درباره حق سوزانیدن پرچم در امریکا پیش آمده است مقایسه کرد. جدال بر سر ضحاک در واقع به همان مسأله مقدس بودن پرچم منتهی می‌شود. در مورد ضحاک، این پرچم همان درفش

کاویانی کاوه آهنگر است که یکی از مقدس‌ترین سبیل‌های ایران است، یعنی سمبل پیروزی خوبی بر بدی. در سایه همین درفش کاویانی بود که ایرانیان ضحاک خونخوار را شکست دادند و دوران شادکامی تحت فرماندهی فریدون آغاز شد. بالا بردن مقام ضحاک درست مثل سوزانیدن درفش کاویانی است.

از طرف دیگر خواننده شاهنامه ممکن است تعجب کند که چگونه فردوسی در حماسه بزرگ خود از شکوه و جلال ایران در دوره داریوش و کوروش و خشایار شاه حرفی نزده و تقریباً تمامی دوره هخامنشی را ندیده گرفته است. نکته مهم آن است که این شاهان بزرگ به تاریخ ایران تعلق دارند، همان طوری که اسکندر هم به تاریخ ایران متعلق است و هم به تاریخ جهان. در این جا باید به این موضوع مهم توجه داشت که تاریخ را می‌توان دستکاری کرد و موضوعی را بزرگتر یا کوچکتر جلوه داد. ولی این نوع دستکاری در اسطوره‌ها ممکن نیست. اسطوره‌ها، چه مذهبی باشند، چه ملی و چه فرهنگی، مثل کد ژنتیک هستند. از طرف دیگر یک واقعیت تاریخی می‌تواند اسطوره بشود ولی عکس آن ممکن نیست. اسطوره‌ها را هم می‌توان شاخ و برگ داد ولی هسته مرکزی‌شان را نمی‌شود عوض کرد، بخصوص اسطوره‌ای که با نور و ظلمت و با خوبی و بدی سروکار دارد. با توجه به همین اصل بود که در جنگ دوم جهانی، متفقین از داستان ضحاک در شاهنامه برای تبلیغات خود و بمنظور همراه کردن ایرانیان با خود علیه هیتلر استفاده کردند. زیرا در جنگها علاوه بر لشکرکشی و گفتگوهای سیاسی و فشارهای اقتصادی، تبلیغات را خط اول جبهه می‌دانند. تبلیغات، جنگ روانی است و ازرسانه‌های مختلف از آن بهره‌برداری می‌کنند. موضوع این مقاله بهره‌برداری از هنرهای بصری (چند مینیاتور) در خدمت هنر آنتی آکسیس یا ضد متحدين (آلمان، ایتالیا، و ژاپن) است برای جلب کردن ایرانیان، در جنگ دوم جهانی به سود متفقین.

این مینیاتورها، تا آن جا که من می‌دانم، در دو اندازه هستند، یکی باندازه ۸/۵×۵/۵ اینچ که می‌توانسته مثل کارت پستال بزرگی مورد استفاده قرار گیرد و دیگری باندازه ۱۲×۸ اینچ که می‌توانسته پوستر کوچکی باشد. تصاویر اول تا پنجم را که کوچکتر است آقای دکتر جان معین (Dr. John Moyne) ساکن نیویورک، و تصاویر ششم و هفتم را که بزرگتر است بترتیب کتابخانه کنگره آمریکا و بخش دست‌نوشته‌ها و آرشیو دانشگاه ییل در اختیارم قرار داده‌اند و با اجازه ایشان آنها را در این مقاله مورد استفاده قرار می‌دهم.

در این مینیاتورها بجز علائم مشخصه مدرن و صورتهای رهبران متفقین و متحدین در

جنگ دوم جهانی، نقاشی از بقیه جهات کاملاً سنت مینیاتور ایرانی در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ را دنبال می‌کند. نقاش این تابلوها بی‌شک آشنایی کاملی به هنر مینیاتور ایرانی داشته و موفق شده است عصاره پیام مورد نظرش را بشکلی که مطابق با سنت و سلیقه ایرانی است ابلاغ کند. امضای نقاش، «Kem»، که در تصویرهای اول تا ششم، در سمت چپ بالا و یا در سمت راست پایین مینیاتورها دیده می‌شود در فرهنگهای بیوگرافی که من دیده‌ام شناخته شده نیست. خط فارسی این مینیاتورها، با این که خوب نوشته شده، بنظر می‌رسد که متعلق به یک خارجی است نه یک ایرانی محلی.

پس از ذکر این مقدمه، اکنون این نقاشیها را در دو قسمت معرفی می‌کنم:  
الف - شش نقاشی مربوط به ضحاک.

موضوع بحث ما در این جا شش نقاشی به سبک مینیاتور ایرانی است که در آنها داستان ضحاک شاهنامه به سبک مدرن بازگو شده است. در این برداشت انگلیسی داستان، هیتلر تبدیل به ضحاک می‌شود و مارهایش چهره موسولینی رهبر ایتالیا و هیروهیتو امپراطور ژاپن را دارند. وزیر بدطینت تبلیغات هیتلر، جوزف گوبلز، هم کاریکاتوری است بشکل میمون و شیطان. درباریان ضحاک افسران بیرحم گشتاپو و اس‌اس هستند. علامت قدرت حزب نازی یعنی سوامتیکا (صلیب شکسته) همه جا دیده می‌شود، روی بازوبند افسران نازی، روی عمامه هیتلر و حتی روی نقش مرکزی فرش. سه جنگجویی که به خواب ضحاک آمده‌اند تا از او انتقام بگیرند، چرچیل، روزولت، و استالین هستند. هریک از این جنگجویان هم توتون خاص خودشان را می‌کشند، چرچیل سیگار برگش را، روزولت سیگارش را، و استالین پیش را. استعمال دخانیات به جنگجویان متفقین نوعی آرامش و راحتی می‌دهد که بر عکس خشونت و ناآرامی مردان ید نازی است. پرچمها و پوشش اسبهای متفقین هم در مقابله با علامت سوامتیکا است. برای نشان دادن رؤیای ضحاک از تکنیک مدرن غربی «بالون» که معمولاً در مجله‌های کمیک دیده می‌شود استفاده شده است.

چون خوانندگان این مقاله با داستان ضحاک در شاهنامه فردوسی آشنا هستند، من در این جا برای معرفی شش نقاشی که به آن اشاره کردم تنها قسمت‌های مهم آن داستان را، در ارتباط با این نقاشیها، ذکر می‌کنم:

ابلیس پس از آن که ضحاک را به کشتن پدرش واداشت، در لباس آشپز نزد او رفت و با پختن غذاهایی از زرده تخم مرغ و انواع گوشتها مورد لطف ضحاک قرار گرفت. ضحاک به آشپز خود گفت هر تقاضایی دارد از او بکند. ابلیس اجازه خواست فقط دو

شانه ضحاک را بیوسد. شانه های او را بوسید و ناپدید شد و بر جای بوسه های او دو مار روید که پزشکان از درمان آن عاجز ماندند. (تصویر ۱)

بار دیگر ابلیس در لباس پزشک نزد ضحاک رفت و گفت دوی این درد، مغز مردم است. پس هر روز دو مرد جوان را می کشتند و مغز آنها را به ماران می خوراندند. از این بیعدستگری ضحاک حدی نداشت. (تصویر ۲)

ضحاک شبی در خواب سه شاهزاده جنگجو را دید که یکی به سن کوچکتر از دو نفر دیگر بود. مردی که کوچکتر بود، گرز گاوسار خود را بر سر ضحاک کوفت و او را با بند بست و به کوه دماوند برد. (تصویر ۳)

یکی از موبدان و خوابگزاران به ضحاک گفت تعبیر خواب تو این است که جوانی به نام فریدون، که هنوز از مادر متولد نشده است، تو را در کوه دماوند به بند خواهد کشید. ضحاک برای بدست آوردن فریدون به هر دری زد و چون او را بدست نیاورد، روزی بزرگان کشور را بنزد خود دعوت کرد و از دشمن پنهانی خود یاد کرد و از آنها خواست تا گواهینامه ای بنویسند درباره دادگری او، و همه آن را امضاء کنند. بزرگان از ترس ضحاک آن اعلامیه را امضاء کردند. در این موقع کاوه آهنگر برای دادخواهی به دربار وارد شد و به کشتن فرزندانش اعتراض کرد و گفت تنها فرزندی را که برایم مانده است نیز می خواهند بکشند. ضحاک فرمان داد پسرش را به او برگردانند. (تصویر ۴)

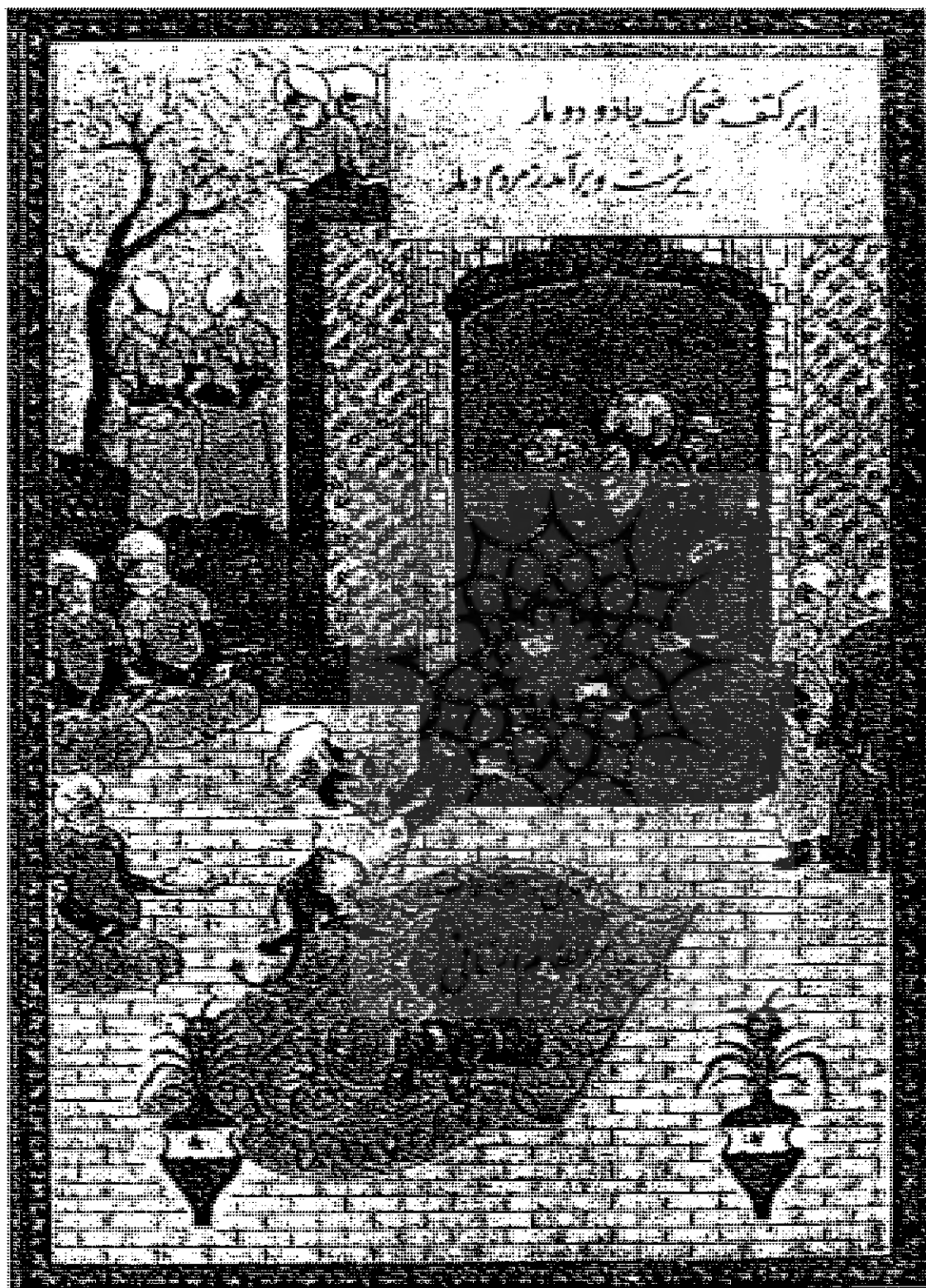
پس از پیروزی فریدون، ضحاک را در حالی که بر روی اسبی بسته بودند از شهر بیرون بردند. (تصویر ۵)

فریدون می خواست ضحاک را بکشد، ولی فرشته ای بر او ظاهر شد و به او گفت ضحاک را مکش او را در کوه دماوند به بند کن. (تصویر ۶)

ب - آخرین نقاشی ظاهراً مربوط است به جنگ رستم با اشکبوس. با وجودی که فردوسی در شاهنامه گفته است، رستم پیاده به جنگ اشکبوس رفت و این دو نفر بتنهایی با هم جنگیدند تا اشکبوس کشته شد، در این نقاشی باز، نقاش بجای رستم سه نفر رهبران کشورهای متفق را قرار داده است و بجای اشکبوس سه نفر رهبران کشورهای متحد را، که البته با داستان شاهنامه تطبیق نمی کند. (تصویر ۷)

\*\*\*

در طول جنگ دوم جهانی، تبلیغات اسلحه پر قدرتی بود که توسط هر دو طرف مورد استفاده قرار می گرفت. مینیاتورهای ایرانی مورد بحث در این مقاله می توانند پاورقی جالبی باشند بر آن سلاح جنگ روانی.



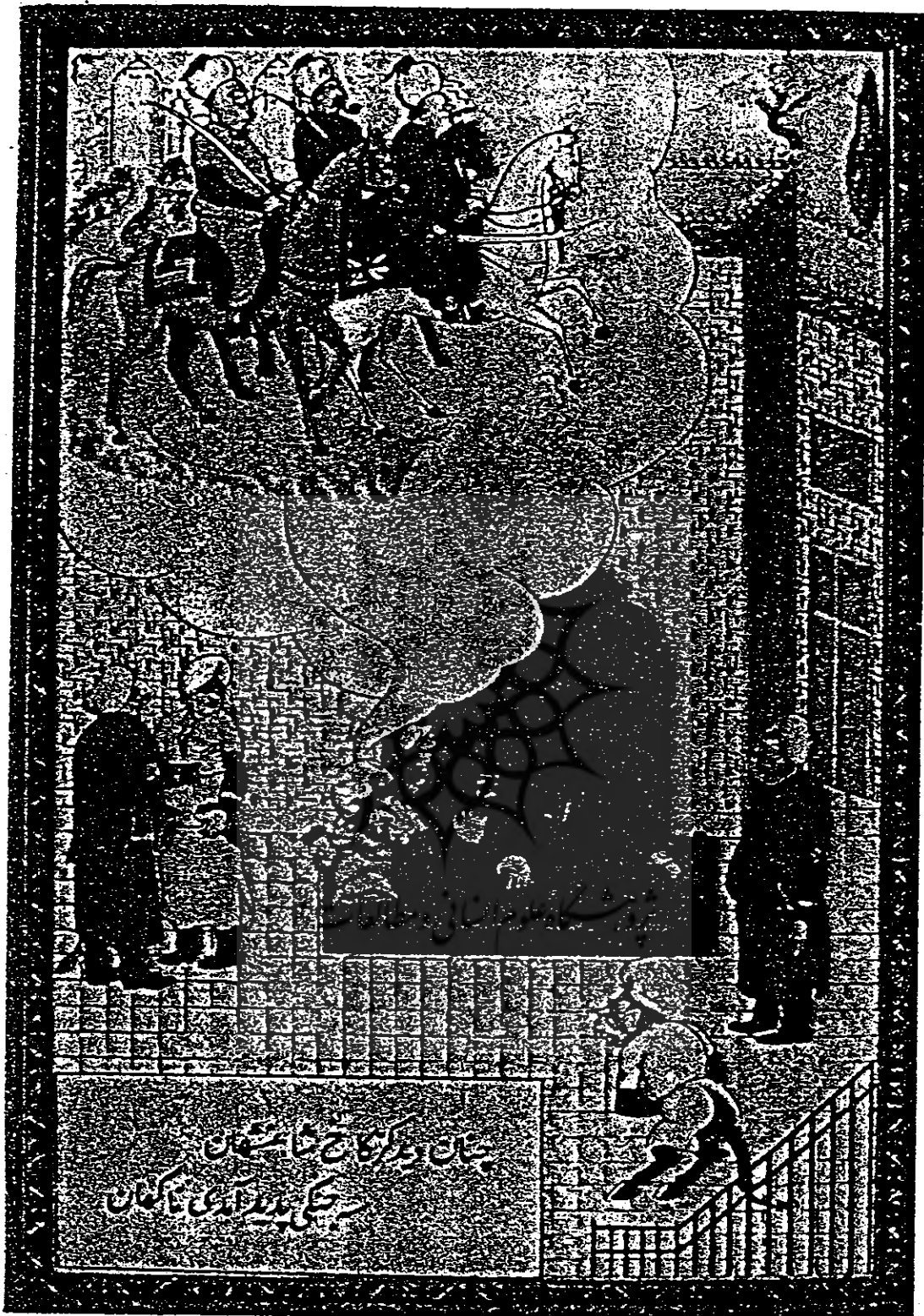
تصویر ۱

ایترکتف ضحاک جادو دوماار      بسرست و برآمد ز مردم دمار



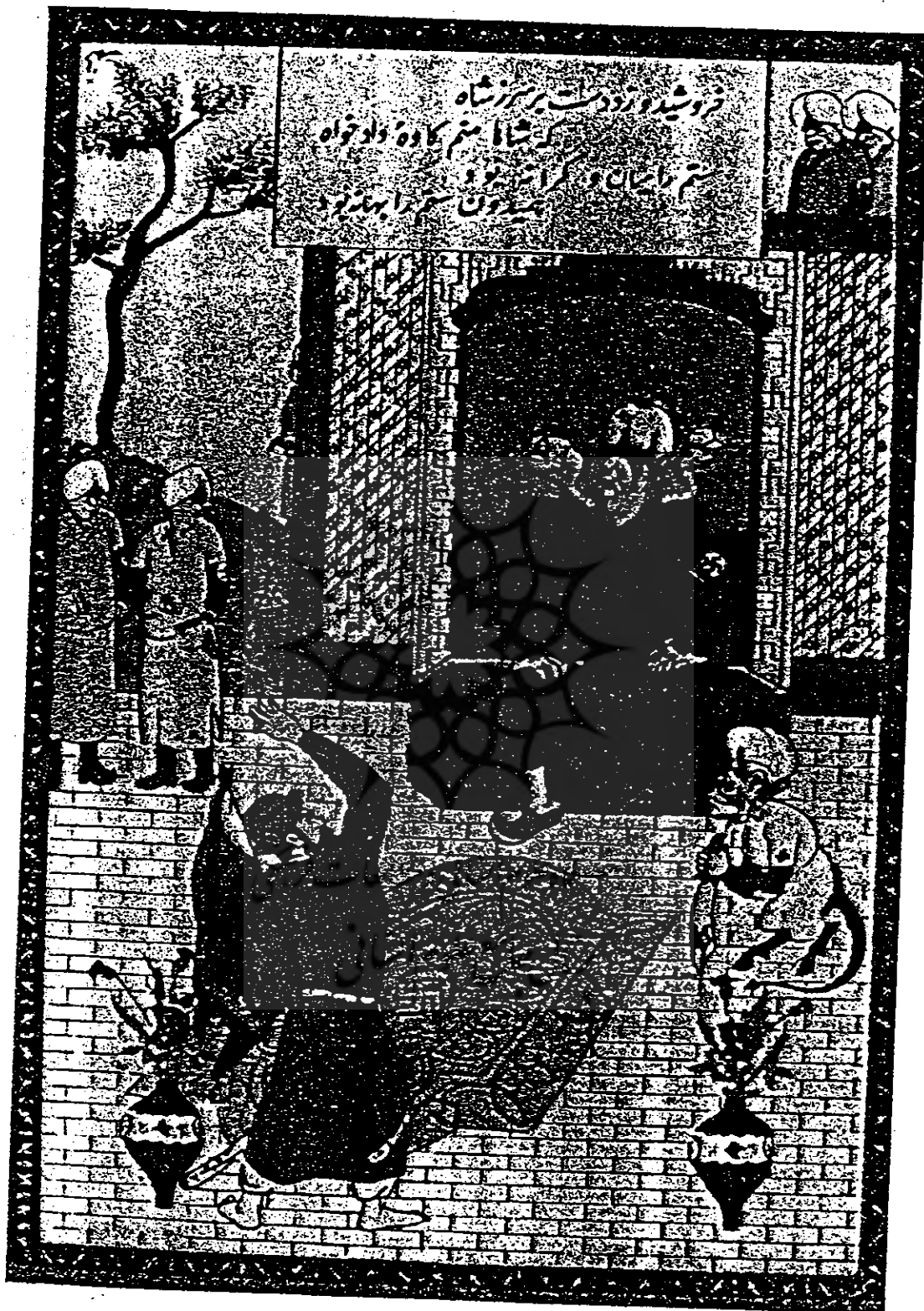
تصویر ۲

نہان گشت آیین فرزنانگان



تصویر ۳

چنان دید کز کاخ شاهنشاهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان



تصویر ۴

خروشید وز دست بر سر ز شاه / که شاهان منم کاوه داد خواه

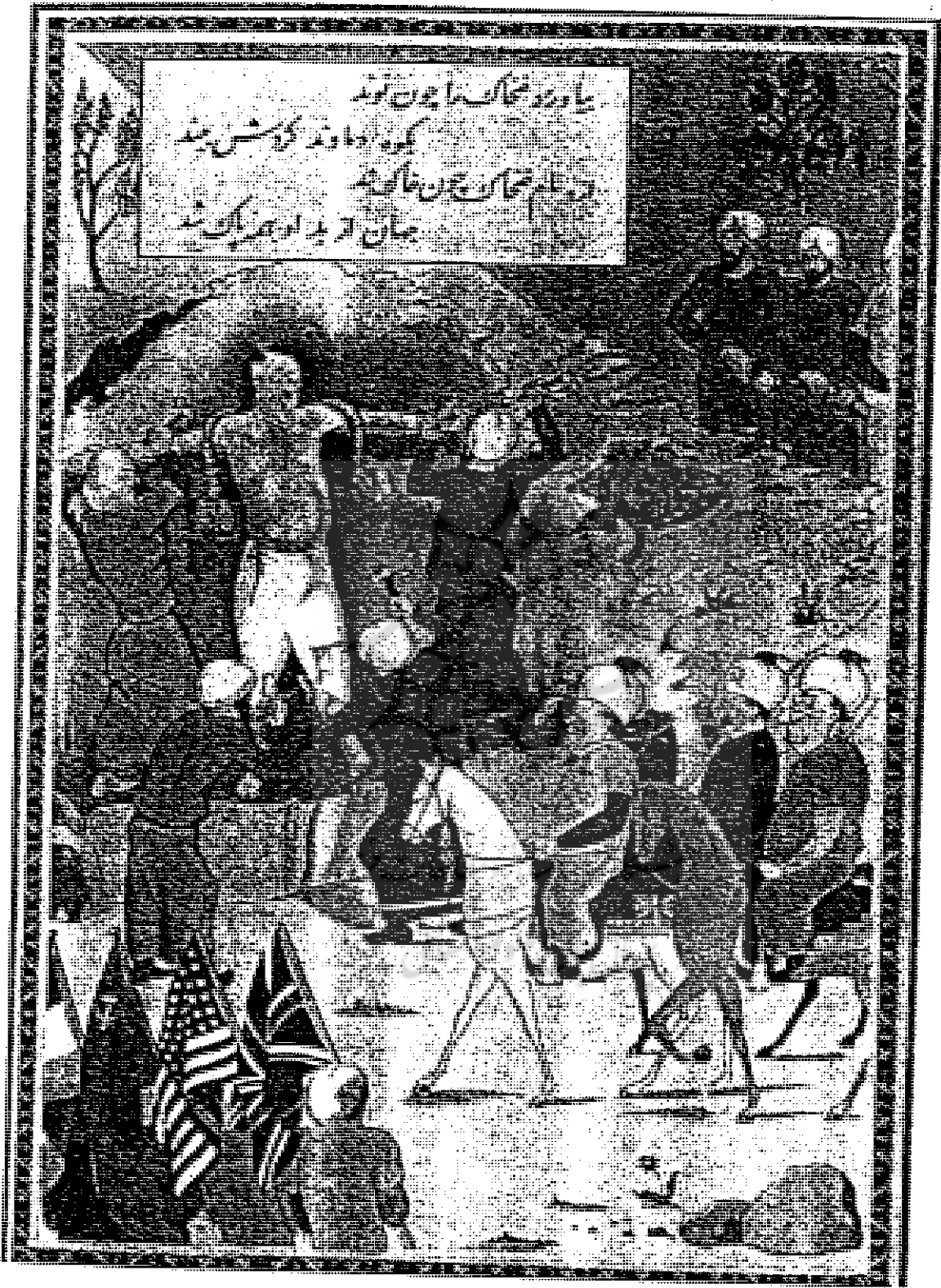




به بندی بیستش دو دست و میان  
 که نگشاید آن بند پیل ژیان

تصویر ۵

به بندی بیستش دو دست و میان      که نگشاید آن بند پیل ژیان



تصویر ۶

به کوه دماوند کردش به بند

